پیراهن خودت را بپوش (نگاهی به فرانو و مجموعه شعر «بفرمایید بنشینید صندلی عزیز»)

پرحلم، محمد

با اکبر اکسیر در شهر بامهای سفالی در هنرکده کوچک طراحی‏اش‏ آشنا شدم.تنش داغ شعر فرانو بود،با حرارت صحبت می‏کرد شعر می‏خواند،شعر می‏شنید و نقد و نظر می‏خواست...

پیش از این غزلهایش را در«غزاله‏های غزل»و«بر سجاده باران» که هر دو حاوی مجموعه غزلهای شاعران گیلان است خوانده بودم‏ و پیش خودم شعر آستارا را با او و یکی‏دوتن از دوستانش می‏شناختم. دوستانش می‏گفتند خوب حرف می‏زند،اعتماد به نفس دارد و اطرافیانش‏ در مباحث ادبی گوش به زنگ نظرات او هستند علاوه بر اینها دستی‏ د رطنز دارد که خیلی کمکش می‏کند شیرینش می‏کند...

همه‏ی اینها را گفتم تا برسیم به شعر فرانو،اسمی که او برای‏ نامگذاری شعر امروز پیشنهاد کرده است و خود نیز اولین مجموعه‏ مستقل از این‏گونه شعر را با عنوان«بفرمایید بنشینید صندلی عزیز» پیش روی مخاطب قرار داده است.در سالهای اخیر پیشنهادها،رویه‏ها و سبکهای مختلف ادبی آن‏قدر پیش روی راهیان شعر قرار گرفته‏ است که در نگاه اول پرداختن به چنین مسایلی خنده‏آور به‏نظر می‏رسد چرا که به قول ایرج میرزای شوخ طبع:

در تجدید و تجدد وا شد

ادبیات شلم‏شور باشد

و هر که از راه رسید تفاوتی اندک را بزرگ‏نمایی کرد تا کسی باشد کس‏تر و در همین راستا پس از شعر نیمایی و شعر سپید که موفق‏ عمل کردند موج نو،حجم،مدرن،پست مدرن،شعر حرکت و...با های‏وهوی مضاعف سر از جامعه ادبی درآوردند و آنچنان که باید نتوانستند چالشی را در جریان ادبیات ایجاد کنند و تأثیرگذار باشند حالا مردی از شمال ایران از شهر ساحلی آستارا پس از سالها کار ادبی با کوله‏باری از غزلها به شعر مدرن روی آورده است که آن را به سبک‏ خویش می‏سراید و نامش را فرانو گذاشته است پیش از اینکه نگاهی‏ به این مجموعه شعر بیاندازیم.امید است به خاطر سبقه تاریخی خود ناعادلانه به قضاوت ننشینیم چون«با کمال تاسف باید اقرار کرد که‏ تاریخ مواجهه ما شرقیها با مقوله نوگرایی چندان درخشان نیست،ما همگی در آغاز مواجهه با پدیده‏های تازه و بیگانه،سیاست طرد ونفی‏ را در پیش گرفته‏ایم و بعد آهسته‏آهسته گروهی از ما به آن اقبال‏ نشان داده و در آخر تسلیم شده‏ایم.»1 از رودکی بلخی تا سعدی و حافظ شیرازی و بعدتر که به نیما و اخوان و فروغ و سهراب و شاملو می‏رسیم با شعر،به عنوان هنری‏ اسطوره‏ای و دست‏نیافتنی برخورد شده است و به همین خاطر است‏ که شعر و شاعری برای مردم ما اهمیت بالایی دارد،اما متاسفانه در سالهای اخیر شعر،آن ابهت اسطوره‏ای و تاریخی خود را از دست داده‏ و شاعران ما علاوه بر اینکه عارفان و عالمان گذشته نیستند دست به‏ سرودنهایی زدند که شعر را از مقام اسطوره‏ای به اسفل و سافلین‏ رسانده است.

اگرچه شعر امروز ما آن اقتدار و وقارش را به بادها سپرده است‏ اما حافظه تاریخی ملت ما هنوز همان کلام سنگین و رنگین را به‏ عنوان شعر می‏پذیرد و وقتی با شعرهای عجیب‏وغریب و مفهوم گریز و یا نقطه مقابل آن با کلامی ساده و پیش‏پاافتاده روبرو می‏شود معلوم است که نمی‏تواند آن را بپذیرد و مجبور به پس‏زدن آن می‏شود.

نسل امروز ما به جایی رسیده است که گاهی هیچ چیز جدی‏ای‏ برایش وجود ندارد و از کنار خیلی چیزها که دیروز برای ما اهمیت‏ داشت یا ارزش محسوب می‏شد براحتی می‏گذرد و خیلی وقتها ارزش‏ و ضدارزش نمی‏شناسد،هنجار و ناهنجار را تحویل نمی‏گیرد.واقعیت‏ شاید این باشد که آدمی دارد کم‏کم به سوی ولنگاری گام برمی‏دارد و آن‏گاه انی ولنگاری،بحرانی‏تر و شدیدتر متجلی می‏شود که هنوز ما پا در هوای همین سنت و مدرنیته درگیر افراط و تفریط یا آن‏قدر پیچیده است که هیچ‏کس یارای فهمیدنش را ندارد و یا آن‏ قدر ساده می‏شود که کودک دبستانی هم برایش لغز می‏خواند.و شاید مجموعه«بفرمایید بنشینید صندلی عزیز»بازخورد و نتیجه همین‏ باری به هرجهت بودن انسان معاصر باشد.

در شعر معاصر ترما بویژه در شعر سپید،شاعرانی هستند که یک‏ لقمه را سی بار دور سر خود می‏چرخانند و بعد در دهان می‏گذارند و همین چرخش و پیچش است که امان مخاطبان را بریده و ارتباطشان‏ را با شعر قلع‏وقمع کرده به‏گونه‏ای که هیچ معلوم نیست که شاعر در طول یک شعر چه می‏خواهد بگوید اما اکسیر آن چنان ساده می‏سراید که گاهی از آن طرف بام می‏افتد و هیچ ابهامی را برای مخاطب باقی‏ نمی‏گذارد،از طرف دیگر با انتخاب اسمهایی کاملا مرتبط که گاهی در سراسر شعر اسمی از آن برده نشده و شعر نیز حول همان محور می‏چرخد لقمه‏ای آماده‏تر را در دهان مخاطب قرار می‏دهد و به قول‏ خودش در یکی از شماره‏های اخیر هفته‏نامه«کتاب هفته»می‏خواهد مخاطبان را با شعر آشتی دهد که البته چنین هدفی به خودی‏خود امیدوارکننده و مطلوب است اما این آشتی دادن به چه قیمتی باید صورت بگیرد؟به قیمت تنزل اقتدار و ارزش تاریخی شعر؟

در نگاه اول به این مجموعه اسمهای غیرجدی و پیش‏پاافتاده‏ای‏ که بر پیشانی این شعرها حک شده است مانند«وصیت سوسک،غزل‏ گاو،تریلوژی خیار،به شرط چاقو،دکتر میکرفون،چک کارمندی،سبیل‏ و فلسفه،فرفرفوژه،وانتها،خیارشور،خیار درختی و...»پیش‏درآمدی‏ را به مخاطبان می‏دهد که احتمالا با چگونه شعرهایی روبرو هستند. اکسیر در پیشنهادهای فرانویی موخره کتابش می‏گوید:«سوژه‏ فرانو موضوعات ملموس اطراف خودمان است هرچند پیش‏پاافتاده. فرانو آمده است تا به پدیده‏های حقیر شخصیت ببخشد و معنا بدهد. در فرانو کمبود سوژه نیست تنها کافی‏ست گیرنده‏ای قوی داشته‏ باشید.»درست که بسیاری از این موضوعات ملموس و عناصر ساده‏ واقعیتهای زندگی اطراف ما هستند و ما با آنها سروکار داریم،اما این‏ جزءنگری که صدالبته لازمه شعر امروز است بدون جاری شدن عناصر شعری،نمی‏تواند اثری ماندگار و گیرا باشد و علاوه بر این همین جزءها بادی ما را به یک کل واحد برساند.متاسفانه نگاه صرف به این جزئیات، اشعار اکسیر را از جهان‏بینی خالی کرده و هر شعر در نهایت برای‏ خودش زندگی کوتاهی دارد که از نظر فکری آنچنان تسلسلی را در کل مجموعه دنبال نمی‏کند.و متاسفانه گاهی بی‏هیچ شعریتی توصیف‏ را چاشنی همین سادگی می‏کند.

زیر نور مصنوعی/ابر مصنوعی/آسمان مصنوعی/عمود راه‏ می‏روی و گاهی از دیوار مردم بالا می‏روی/از شلنگ و آفتابه آب‏ می‏خوری/تازه به دوستان قدیم پز می‏دهی که با موز،همسایه‏ای‏ /و پدرت مهندس کشاورزی است/خاک بر سرت کنم که به چراغ‏ نفتی می‏گویی خورشید/به گلدان پلاستیکی می‏گویی سرزمین پدری! /همه جا مسخره‏ات می‏کنند/پیراهن خودت را بپوش!

واقعا این شعر جز توصیف صرف چه اتفاقی است.وقتی‏ به اسم این شعر که خیار درختی،است توجه کنیم،دیگر جایی برای‏ مکاشفه باقی نمی‏ماند تمام این حالتها را یک ناشاعر هم می‏تواند برای‏ خیار درختی بدبخت قائل شود.

شعر«خیارشور»هم دست‏کمی از شعر«خیار درختی»ندارد،اما در شعر«کنار جاده حیران»که همین توصیفها به چشم می‏آید او با یک موخره مناسب شعر را از ورطه نثر نجات می‏دهد:

دنده سنگین،از تمشک و بلال و آش دوغ گذشتیم/پیچ را رد کردیم/کناره جاده،لب مرز/درخت کنار جاده بر سرش می‏کوفت/ آخ...سایه/ته دره افتاده بود!(ص 73)

این خیال‏انگیزی قسمت اعطم شعر را تحت پوشش قرار می‏دهد و شعر را عاقبت به خیر می‏کند.اما متاسفانه این شعرگونگی در بعضی‏ اشعار دیگر چندان که بادی به چشم نمی‏آید.در شعر«این بچه‏های‏ پیر»نیز اکبرخان،اکسیر خیال‏انگیزی که بن‏مایه اصلی شعر است‏ بوسیده و کنار می‏گذارد و جای آن7خیالبافی را جایگیزین می‏کند.در این شعر تمام ویژگیهای مد روز جوانهای امروز را به یک پدربزرگ و مادربزرگ نسبت می‏دهد و در کل شعر،هیچ اتفاق دیگری نمی‏افتد:

مادربزرگ هر جمعه،مویش را دم‏اسبی می‏کند/دندان‏ مصنوعی‏اش را درمی‏آورد،کفش اسکیت می‏پوشد/و به یاد خیانتهای‏ کوچک پدربزرگ/در پارک دانشجو تک‏چرخ می‏زند!پدربزرگ مدام‏ ترانه‏ی«ابروکمون»را می‏خواند/و نمی‏داند مادربزرگ هم تاتو کرده‏ است/او قول شرف داده/سکه‏های قدیمی،شمشیر فجری و افتخارات‏ پدری را بفروشد/تا دماغ دلمه‏ای مادربزرگ فندقی شود/پدربزرگ‏ تازه‏گیها خیلی بلا شده بود زیرا ابرویش را برمی‏دارد/پینک فلوید گوش می‏دهد/پیراهن چسبان Love می‏پوشد/ژل می‏زند/کافی‏ نت می‏رود و ساعتها چت می‏کند/این بچه‏های پیر واقعا خوشمزه‏اند /وقت خواب هر دو عینک جوشکاری می‏زنند!!

به‏نظر شما اکر این شعر را مثل یک نثر عادی بنویسیم اتفاق‏ خاصی رخ می‏دهد؟!در بند دوم از پیشنهادهای بیستگانه فرانو آمده‏ است:«فرانو به اندازه قد خود حرف و پیام دارد پیامی چندوجهی،ابهام‏ وار و کوبنده،فرانو بدون حرف‏حساب ممکن نیست فرانو پیام واحد توصیه نمی‏کند پیام با ظرفیت خواننده شکل می‏گیرد.»درحالی‏که‏ بعضی از شعرهای این کتاب پیامی دم‏دستی دارد که نه چندوجهی‏ است و نه ابهام‏وار است و نه کوبنده:

تعارف کردم،اگر گفتم/شعرم بد است/قابلی ندارد/به درد مجله شما نمی‏خورد/مجله‏ی شما به درد شعر من نمی‏خورد!

و یا در شعر«بحران مخاطب»می‏آورد:

در ارشاد راست می‏شوی/در بانک خم/هم ناشر می‏شوی،هم‏ دستفروش/با اسم مستعار نقد می‏زنی/با خود مصاحبه می‏کنی/ تا مرز نوبل خواب می‏روی/بعد می‏نشینی بفروشد،نمی‏فروشد/تازه‏ گلایه می‏کنی/چرا حافظ نداریم،چرا جهانی نمی‏شویم/راستی‏ قرصاتو خوردی!!(ص 60)

یکی از ویژگیهای شعر اکسیر غافلگیرکنندگی بعضی از سوژه‏هاست‏ بویژه کلامی که مخاطب شبیه آن را کمتر در مجموعه شعری خوانده‏ است:

و نمی‏داند مادربزرگ‏ هم تاتو کرده است/.../پدربزرگ تازگی‏ها خیلی بلا شده زیر ابرویش را برمی‏دارد/پینک فلوید گوش می‏دهد /پیراهن چسبان Love می‏پوشد/...(ص 71 و 72)

که«تاتو»و«پینک فلوید»در خط کتاب برجسته‏نویسی شده‏ است:

و یا در شعر«قیصر»می‏گوید:

.../با احترامات فائقه/بگو گوش می‏دهم!!

کلمات گوگوش و فائقه به خواننده معروف زن ایرانی فایقه آتشین‏ متخلص به گوگوش اشاره دارد.

و در شعر«زمان از دسته رفته»اروتیک شدن کار برای خیلیها خوشایند به‏نظر می‏رسد و برای بعضی‏ها!:

افقی می‏ایستیم و پدر می‏شویم/به خاطر پسرانی که عمودی‏ می‏خوابند/تا پدربزرگمان کنند/پدربزرگهایی با کمانی در پشت/تیر شکسته‏ای در پیش/...

و همینطور است در شعر«کافی‏نت»:

.../میل داشتی به آدرس من ایمیل بزن:! W.W.W.W.C تعویض کارکرد عناصر و به عبارتی وارونگی از بسامدهای این‏ مجموعه است که به کمک شعر می‏آید.شاعر این مجموعه مجذوب‏ این وارونگی حتی نام کتاب خود را از همین کارکردهای وارونه شعری‏ برگزیده است:

ماشین آتش‏نشانی می‏سوزد/آمبولانس مریض می‏شود/هندوانه‏ وانت می‏فروشد(ص 13)

مثال دوم:

پدر چوب را که برمی‏داشت/اره از ترس دونیم می‏شد/...(ص‏ 21)

مثال سوم:

بلیط اتوبوس گرفته‏ام در فرودگاه منتظر قطارم سوت کشتی‏ها را می‏شنوم این قطار کی به پرواز درمی‏آید

به‏کارگیری این دست کارکردها تقریبا در بسیاری شعرها وجهه‏ای‏ مناسب به اثر بخشیده است بویژه در شعر معروف این مجموعه که‏ گل سرسبد آن نیز هست:

بفرمایید بنشینید/صندلی عزیز!/لطفا ورق بزنید،بخوانید/ کتاب محترم!/صادق باشید تا بگویم/تنها این عینک/این عصا/ بوف کور را هدایت نکرده است!

در شعر«مرگ مولف»بسیاری از صفات‏ و حالات انسانی به عناصر و اشیای بی‏جان‏ منتقل می‏شوند و این‏گونه سرهم‏کردنها بیش‏ از هرچیز نیازمند تفکر است و نمی‏تواند زاییده‏ جوشش صرف باشد،اما اکسیر معتقد است که‏ فرانو نیازی به تفکر ندارد و خودبه‏خود جاری‏ و ساری می‏شود که این شعر با ادعای بالا سر سازگاری ندارد:

دل تلویزیون را می‏شکنم/رگ کنتور را می‏زنم/پدر تلفن را درمی‏آورم/گوش پرده‏ را می‏کشم/حال مگس را می‏گیرم/زیر سیگاری را خالی می‏کنم/و بعد...

مطمئنا برای سرایش این دست شعرها تفکر بیش از هر چیز دخیل است او در بندی‏ دیگر از پشنهادهای فرانویی خود می‏گوید:

«فرانو باید یا طنزش قوی باشد یا شعریتش بچربد که در این مجموعه‏ شعریت آن‏چنان که باید موجود نیست و اما طنزها نیز خواننده امروزی را قلقلک نمی‏دهد و انتظاراتش را برآورده نمی‏کند.»

و شاید اکسیر بهتر از دیگران به این امر واقف است.آنجا که در شعر«یادش به خیر»خودزنی می‏کند و در پایانش می‏گوید:«آخه بابا، مجبوری شعر طنز بگی؟»

این اشعار،طنز محض نیست که خواننده را روده‏بر کند اصولا در شعر جدی ما طنز ملایم وجود دارد که مخاطب را به فکر فرو می‏برد و گاهی هم تلخ است که در ادبیات ما بارها و بارها به کار گرفته شده‏ است.سید علی صالحی در مجموعه«سفر بخیر مسافر مغموم پاییز 58»می‏گوید:

ما بی‏چراغ؛ما بی‏ترانه/یا به قول شما ما که بی‏همه چیز!/هرگز به ماه به مردم؛به کلمه؛کتاب و کبوتر/حتی به گلین و گهواره ناروا نگفته‏ایم/اما آب همه‏ی دریاها را ما گریسته‏ایم/آخر یک دستمال‏ کوچک چارخانه چه می‏کند2

انتهای این شعر یک طنز غافلگیرکننده را با خود به همراه دارد که هر مخاطب خوش‏سلیقه‏ای از آن لذت می‏برد.همچنان که در شعر«ترسو»از مجموعه«بفرمایید بیشینید صندلی عزیز»نیز طنزی‏ زیبا نهفته است:

بچه که بودم ا زدو چیز می‏ترسیدم:حمام و آمپول/آن روزها/ امیرکبیر برای اصلاح به حمام می‏رفت/شاعران برای هواخوری به‏ باغ دکتر احمدی/یک روز دماغ امیر را گرفتند فین کرد/و دکتر احمدی افتاد/حالا من از هرچه دکتر است می‏ترسم.

امیرکبیر راهمه می‏شناسیم و دکتر احمدی عزیز را که در دوره‏ رضاخانی آمپول هوا می‏زد و خیلیها را هواخوری ابدی فرستاد،در این شعر وقایع تاریخی و طنز با من شاعر پیوند خورده؛بویژه آنجا که‏ امیر فین می‏کند و دکتر احمدی می‏افتد.

ایهام از آرایه‏هایی است که در شعر معاصر ما به‏ویژه شعر سپید آن‏چنان که باید مورد استفاده قرار نگرفته است و با توجه به تواناییهایی‏ که در این آرایه نهفته است می‏تواند تا حدود زیادی کمک‏حال شعر باشد و چه بسا آفت‏آفت موسیقی و محتوا را پوشش دهد استفاده از این آرایه در سطح وسیع از برجستگیهای این مجموعه است و شاعر تسلط و توانایی خود را در این زمینه به نمایش گذاشته است.

مثال اول:

بوی خون/رقص ساتور/گله‏های مگس/عجب دل‏وجگری‏ دارد این قصاب!/که سطر پایانی دوپلهوست هم نوع جنس گوشت‏ (به تصویر صفحه مراجعه شود) را می‏رساند و هم جرات و زهره قصاب را

مثال دوم:

مادر سر زا.....رفت/قابله آورد

مثال سوم:

در پیاده‏روی 47 شعری خواندم ملیحه‏ خندید/گفتم بله یا خیر؟گفت:خیر است‏ ان شاء الله

مثال چهارم:

امیرکبیر برای اصلاح به حمام می‏رفت‏ اکسیر با این ایهامها بسیار دوست‏ داشتنی می‏شود.مخاطب را سرشوق‏ می‏آورد و حسرتش را برمی‏انگیزد که چرا این مجموعه گلچین‏تر از این که هست‏ نشده است.بر بسیاری از این شعرها یک‏ موسیقی بی‏منطقی حاکم است که تا حد ممکن به کلام عادی و محاوره نزدیک‏ است،اما کاهی فعلها و کلمات پایان سطرها که در آواهای آخرین شبیه‏ هم هستند به کلام،موسیقی بیشتری می‏بخشند:

بساط چا فراهم بود/مادربزرگ کسالت جمعه را که جارو زد /نشست تا شنبه بیاید/و شنبه آمده بود/با پنج وروجک قدونیم‏ قد/بساط چای فراهم است/جمعه کسالت مادربزرگ را جارو می‏زند /با شش وروجک قدونیم‏قد!

اگر خوب توجه کنیم جز در یک سطر تمام سطرها با حرف«د» ختم می‏شود.همچنین شعرهای«موضوع انشا»،«خیار درختی»، «مرگ مؤلف»،«نویسنده»و...

ساختار بعضی از اشعار این مجموعه به صورتی است که از جملات‏ و سطرهای خبری تشکیل شده است و ارکان طبیعی جمله،کمتر دستخوش تغییر و تحول می‏شود و همین جاست که حضور فعل در پایان هر سطر ناگزیر است و همین مشخصه سبب یکنواخت شدذن‏ موسیقی طبیعی کلام می‏شود که مخاطب را دچار ناراحتی می‏کند به‏ شعر«سوژه»که چنین مشخصه‏ای دارد توجه کنید:

قاشق در استکان چای زنگ می‏زند/از خواب و تختخواب می‏پرم‏ /از صبح و سفره می‏گذرم/در پشت میز کهنه کمین می‏کنم/ سنجاقکی ظریف سوژه می‏شود/...

در بسیاری از شعرهای دیگر اکسیر توجه خاصی به موسیقی شعر نشده است و امتیازی از نظر موسیقایی بر نثر عادی ندارد.اما با توجه‏ به ویژگیهایی که از این دست شعرها برشمردیم رگه‏هایی از این شعر در آثار گذشتگان و معاصران ما بوده و هست آنچنان که اکسیر هم به‏ این واقعیت اذعان دارد پس برای چیزی که از قبل بوده چگونه می‏توانیم‏ نام فرانو و یا به عبارتی فراتر از نو را انتخاب کنیم.

از طرف دیگر اگر«فرانو یک شورش است علیه انحصار»آیا محصور کردن شعر در ویژگیهای بیست‏گانه که اکسیر در پایان کتابش‏ آورده است خود ایجاد یک انحصار نیست.

به‏هرحال رویه‏ای را که اکسیر پیشنهاد کرده است،آنچنان که‏ باید فربه نشده است و جز در چند مورد آنچنان که باید،نتوانسته است‏ جوابگوی عطش شعردوستی مخاطبان خوش‏سلیقه شعر فارسی باشد و نگارنده به‏عنوان دوستی که شاعر این مجموعه را دوست دارد امیدوار است با توجه به پیگیری و تلاش مضاعف و داشته‏های آتی او را تاثیرگذارتر بر جریان ادبیات معاصر ببیند.

(1)-ماهنامه شعر شماره 31 مقاله تحریر محل نزاع،سید ابو طالب مظفری

(2)-مسافر مغموم پاییز 58،سید علی صالحی،انتشارات محیط 1375